

## در باره‌ی آگاهی کاذب

در یادداشت قبلی، میان‌بری ناگزیر مرا به این نتیجه‌گیری رساند که پرداختن به معنا و مفهوم آگاهی کاذب، بنا بر رویکرد ژوزف گابل، در این وضعیت ضرورتی بیش از پیش یافته است. آنچه از حالا و شاید طی چند بخش منتشر خواهم کرد پی‌گیری همین طرح است.

ابرام در بازاندیشی به مسأله‌ی آگاهی کاذب برخاسته از بافتار ویژه‌ای است که از آغاز جنبش زن زندگی آزادی در ایران، و سپس مصادف شدن‌اش با جنبش اجتماعی جاری در فرانسه، ما را با امواج بازنمودهای ایده‌ئولوژیک و پروپاگاندايي مواجه می‌سازد که عمدتاً از سوی ساز و برگ موسوم به "رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور" فضای ذهنی را آکنده و آلوده کرده است.

نکته‌ای که شاید جا دارد در این پیش‌درآمد به آن اشاره کنم پیشینه و زمینه‌ی اهمیت مضمون آگاهی کاذب در زیسته‌ها و رویارویی‌های من با مسائل اجتماعی است. از نسلی هستم که در نوجوانی از دهه‌ی پنجاه به چنین مسائلی حساس شده و با بار و بُنه‌ی نظری نحیف موجود در آن سال‌ها مخیله‌ی سیاسی محدودی در نقد استبداد سلطنتی و بی‌عدالتی اجتماعی از دیدگاه چپ برای خود ساخته بود. انقلاب سال ۵۷ زمینه‌ساز فوران این حساسیت‌های سیاسی به‌شکل طرف‌داری از سازمان‌ها و جریان‌های چپ پُرشماری شد که به یمن فضای انقلابی آن ایام به‌سرعت می‌رستند و کم‌وبیش می‌بالیدند، و به همان سرعت نیز آماج سرکوبی و کشتاری قرار گرفتند که سببانه توسط حکومت جدید اعمال شد و آن "سال‌های سیاه" را رقم زد. آنچه در این جا مد نظر من است نه بررسی آن وضعیت و ابعاد گوناگون آن، بلکه آشکارشدن تفاوت کیفی و معنایی در آن حس و حساسیت‌های اجتماعی - سیاسی چپ پس از انقلاب ۵۷ نسبت به پیش از آن است. در ارزیابی ذهنیت چپ در ایران پیش از انقلاب، اگر آن را با معیار مباحث و مسائل مطرح و منتج از تاریخ جنبش سوسیالیستی پس از کمون پاریس بسنجیم، آن ذهنیت را می‌توانیم آمیزه‌ای از فقر نظری و ثروت فداکاری و ازجان‌گذشتگی توصیف کنیم. حس و حساسیت‌های برآمده از آن ذهنیت و کلیات انتزاعی‌اش، ناگهان در دل زندگی انضمامی و روزگار غریبی قرار گرفت که در چنبره‌اش قصابان بر گذرگاه‌ها مستقر، با کنده و ساتوری خونالود دهانات را می‌بویند و عشق را کنار تیرک راه‌بند تازیانه می‌زنند. چپ، یا به عبارت درست‌تر، "کمیته‌های مرکزی" و "رهبریت" سازمان‌های چپ، (جز جریان‌های اندک‌شمار)، با نشر همان فقر تئوریک در اورگان‌های رسمی‌شان اذهان طرف‌داران ساده‌تر و بی‌خبرتر از خودشان را با ملغمه‌های ایدئولوژیک گیج‌تر و سردرگم‌تر از خود کردند.

از همان زمان، و در پی مجادله‌های ستوه‌آور با طرف‌داران چنین سازمان‌هایی، این پرسش مرا بی‌قرار کرده بود، که چرا آدم‌هایی با خاستگاه طبقاتی همسان، با سطح دانش و اطلاعات کم‌وبیش برابر، شرایط زندگی مشابه، مهمتر از همه، خواست مشترک - اغلب مسکوت‌مانده‌ی - جامعه‌ای کمونیستی، در واکنش به جهنم اجتماعی ایجادشده در ایران پس از ۵۷ حس و حساسیت‌های مشترک ندارند؟ چرا بسیاری از این چپ‌ها ستم بر زن و حجاب اجباری را به‌مثابه امری ناپذیرفتنی و نانسانی حس نکردند اما حس دفاع از میهن در جنگ «حق علیه باطل» در آن‌ها غلیان یافت، و نخبه‌های موسیقیدان‌اش برای تهییج در آن آهنگ و سرود ساختند؟ چرا خیل بی‌شماری از آدم‌ها بی آن‌که موضوع و پدیده‌ای را واقعاً بشناسند، حرف‌ها و مواضع مرجع تقلیدشان (رهبریت سازمان) را در باره‌ی آن موضوع تکرار و تقلید می‌کنند؟ مراجع تقلیدی کوچک که خود با مراجع تقلید برادران بزرگ و اردوگاه سوسیالیسم‌شان - در مسکو، پکن، تیرانا، ... - نیروی

عظیم اجتماعی را تلف کردند و به هرز بردند.

چنین بود که جست‌وجوی پاسخ به معمای حس یا شَمّ حسانی تشخیص و انتخاب میان خوب و بد یا پذیرفتنی و ناپذیرفتنی، و نیز مسأله‌ی نیاز روانی به مرجع تقلید و پیشوا مرا به سوی آثار اندیشمندانی چون ویلهلم رایش کشاند. و روان‌کاوهای دیگری مثل دونالد وینیکوت، و پدیده‌ی «خودکاذب». در همان اثنا با آثار ژوزف گابل آشنا شدم و بعدها به دلایل تأثیر اندیشه‌هایش بر گی دوبور بیشتر پی‌بردم. باری اگر تجارب من از آن چپ‌های موسوم سنتی با گذشت زمان بیشتر به خاطرهای تلخ تبدیل شده، اکنون بروز همان مرض‌نشانه‌های روانی در میان ایرانیان راست‌گرا و طرفدار «اردوگاه غرب» و بازار آزاد، و به‌ویژه تأثیر مخرب این جریان‌ها بر جنبش زندگی آزادی، انگیزه‌ی مرا در گسترش دادن نقد آگاهی کاذب تشدید می‌کند.

بدیهی است که مسأله‌ی آگاهی کاذب با مضامین عمده‌ای که من تاکنون در این سایت منتشر کرده‌ام، مانند نگاه مرکب، تمامیت، و ... ارتباط مستقیم و ریشه‌ای دارد، بنابراین از خواننده‌ی علاقمند به موضوع نخست خواندن نوشته‌هایی چون *نقص فکر و منطق «یا، یا»* (تاریخ انتشار ژانویه ۲۰۱۵)، *تمامیت خواهی شاعرانه در برابر توتالیتاریسم ایده‌ئولوژیک* (ژانویه ۲۰۱۵)، *تونالیت‌های توتالیت‌ها: مرکب‌خوانی!* (آوریل ۲۰۱۶)، *افتتاح عصر زندگان، ما و تمامیت* (آوریل ۲۰۱۸)، و *متن‌های در شناخت رادیکالیته* (فوریه ۲۰۱۶)، پیشنهاد می‌کنم.

سال‌ها پیش کتاب‌های *آگاهی کاذب و ایده‌ئولوژی* از گابل را از کتاب‌خانه‌ی شهر وام گرفتم. این کتاب‌ها سپس نایاب شد و من فتوکپی آن‌ها را پیش خود نگه داشته بودم. حدود سال‌های ۲۰۰۵-۶ به هنگام مشارکت در تأسیس یک انتشاراتی کوچک به نام «طلای دیوانگان» و همکاری‌ام با آن، چند کتاب را برای چاپ یا بازچاپ معرفی کردم. از جمله، همین *آگاهی کاذب* که، برخلاف چند کتاب دیگر، انتشارش با موانعی مواجه شد و تحقق نیافت. سرانجام در فوریه ۲۰۲۳ انتشارات *L'échappée* چاپ تازه‌ای از *آگاهی کاذب* را همراه با چند متن دیگر در باره‌ی ایده‌ئولوژی از ژوزف گابل، در مجموعه‌ای به سرپرستی پاتریک مارکولینی عرضه کرد. در باره‌ی این انتشارات و پاتریک مارکولینی قبلاً در این سایت نوشته‌ام.

این کتاب با مقدمه‌ی مارکولینی و داوید فرانک آلن، و توضیحات و حواشی جامع در ۵۴۵ صفحه منتشر شده است. من نخست ترجمه‌ی این مقدمه‌ی خوب را به مرور در دو یا سه بخش به خوانندگان سایت تقدیم می‌کنم (فعلاً ترجمه‌ی فارسی زیرنویس‌ها و منابع‌شان کامل نیست). سپس با مفاهیم کلیدی به‌کار برده‌شده در *آگاهی کاذب* به بررسی وضعیت کنونی و نقش ایده‌ئولوگ‌های ریز و درشت *دموکراسی واقعاً موجود* خواهیم پرداخت.